

## بررسی سوگندهای سعدی در پرتو پارادایم بازی‌های زبانی

علی بالی\*

دانشگاه آزاد اسلامی ایران، واحد نوشهر

### چکیده

سوگند گزاره‌ای است اعتقادی / درونی با رویکرد ایجابی و مبتنی بر آیین‌ها، باورها و نیز کُنش‌های ایمانی و عاطفی که گونه‌های آن در منابع دینی، متون تاریخی و دیوان شاعران بسیار است. رایج‌ترین نوع آن در آثار شعری پارسی‌گوی در قالب «سوگندنامه»ها / «قسمیه» بازتاب یافته است، چنان‌که نمونه‌های آن را از دیرباز در دیوان شاعرانی چون فردوسی، نظامی، ظهیر فاریابی و... می‌توان دید. با وجود این، هستند شاعرانی که اشعار آن‌ها چندان عرصه‌ی «سوگندنامه»های متداول نیست اما در عین حال سوگندهای بسیاری را بر زبان می‌رانند. شیخ اجل، سعدی یکی از این شاعران است که آثارش به ویژه غزل‌های او دارای سوگندهای متنوع و متکثر است. در میان مجموعه آثار سعدی، بوستان دارای سوگندهای انگشت‌شمار با کارکردی ایدئولوژیک است، و گلستان، چندان عرصه‌ی سوگند نیست و شمار - سوگند در آن از یکی - دو مورد بر نمی‌گذرد، اما غزلیات مشتمل بر سوگندهای بسیار است. غالب این سوگندها در اسلوب هنری سعدی، دارای صبغهی زمینی / عاطفی و از نوع سوگندهای عاشقانه است. گفتار حاضر با تمرکز بر آثار سعدی و در پیوند با «بازی‌های زبانی» می‌کوشد کارکرد سوگندهای غزل او را بررسی و کیفیت و تمایز آن را در مقایسه با بوستان و گلستان شیخ اجل برنماید.

**واژه‌های کلیدی:** بازی‌های زبانی، بوستان، سعدی، سوگند، غزلیات، گلستان.

### ۱. مقدمه

همه‌ی جوامع بشری همچنان که نفرین، ناسزا، دعا، لعنت و... را از ذهن به زبان می‌آورند؛ دارای سوگند نیز هستند. سوگند رفتاری زبانی و اسنادی اعتقادی است که به اقتضای حال و محل، روزانه در زبان همه‌ی ملل و اقشار مختلف تکرار می‌شود. شاعران نیز در مطاوی تاریخ شعر پارسی سوگند/ قسم‌های زیادی را بر زبان آوردند. گاهی این سوگندها

\* استادیار زبان و ادبیات فارسی mehran\_bali@yahoo.com

در قالب سوگندنامه یا قسمیه به ده‌ها بیت و در مواردی بیش از صد بیت می‌رسد. اگر از قسم‌نامه‌های گاه‌مُطنب و کسل‌کننده که شاعر در آن می‌کوشد تا مهارت خویش را به رُخ مخاطب بکشانند و نیز جنبه‌ی تفنّنی آن درگذریم، خواهیم دید که سوگند تنها رویکرد ایدئولوژیک و اعتقادی نداشته و در گذر زمان پشتوانه‌های آسمانی و الاهیاتی آن، جای خود را به مضامین زمینی و این‌جهانی داده و اغراض متفاوت یافته و مآلاً در محاورات روزانه به عاداتی زبانی مبدل گشته است. تنوع سوگند امروزه به مراتب از کارکردهای قدیم آن گسترده‌تر و بیشتر است. به‌جز سوگندهای دینی که قدیم‌اند برخی از سوگندها نظیر «به‌جان تو» نیز قدمتی هزاره‌ای دارند<sup>۱</sup> و هنوز هم در محاورات متداول‌اند. شعاع سوگند نامحدود است و به اکثر امور و اشیاء می‌توان سوگند خورد. در زبان فارسی، شاعران متنوع‌ترین نوع سوگند را بر زبان آورده‌اند. سعدی یکی از این شاعرانی است که با رویکردی خلاف آمد (Antinomy) عادت، به جای ردیف کردن سوگندهای طولانی و مکرر در قصایدش، شماری از ابتکاری‌ترین سوگندهای عاشقانه و غیرایدئولوژیک را در غزل‌های خود، بر زبان آورده‌است.

## ۲. روش تحقیق

این جستار برپایه‌ی روش کتابخانه‌ای و با رویکرد توصیفی و تحلیلی، می‌کوشد تا کیفیت و کمیت سوگندهای سعدی را با تکیه بر غزل‌های او که دارای بسامد بیشتری از سوگند است، برنماید.

## ۳. پیشینه‌ی تحقیق

اندیشه و آثار سعدی همواره مورد توجه و مذاقه‌ی پژوهشگران و نویسندگان بسیاری بوده و پیرامون منظومه‌ی فکری او تاکنون کتاب‌ها و مقالات قابل توجهی چاپ و منتشر شده<sup>۲</sup> و این روند بی‌گمان در آینده نیز ادامه خواهد یافت. مهم‌ترین دستاوردهای «سعدی‌پژوهی» تا امروز به‌همت «مرکز سعدی‌شناسی» و به سرپرستی کورش کمالی سروستانی، در بیش از شانزده جلد مشتمل بر تحقیقات قدیم و جدید، منتشر شده‌است که باید آن را جامع‌ترین منبع سعدی‌پژوهی برشمرد. پیش از آن مجموعه‌ی ۳ جلدی ذکر جمیل سعدی به همت کمیسیون ملی یونسکو (۱۳۷۷) منتشر شد که حاوی مقالات سودمندی است. پیرامون سوگند تاکنون مقالات پراکنده‌ای به چاپ رسیده که عمدتاً مبتنی بر بررسی کیفیت آن در سُوَر و آیات قرآنی است. کتاب سوگند در زبان و ادبیات فارسی

تألیف حسین کیانی (۱۳۷۱) کوششی است سودمند و گسترده اما فاقد روش‌های آکادمیک. نورانی وصال (۱۳۵۲) در مقاله‌ی ذوقی و بدون منبع و ارجاع «سوگند در آثار سعدی» به این موضوع پرداخته و در نگاهی کلی سوگندهای سعدی را دارای گونه‌های چهارگانه با صبغه‌ی عمدتاً اعتقادی دانسته است. جمال زیانی (۱۳۹۵) نیز در یادداشتی کوتاه اشارتی گذرا به موضوع داشته. مقاله‌ی «نوع ادبی سوگندنامه» (احمدی دارانی، ۱۳۹۴: ۱-۲۴) مشخصاً به تمام نمونه‌های سوگندنامه‌های قدیم و جدید و سیر تاریخی آن پرداخته؛ با وجود این مقاله یا نوشتار دیگری که اختصاصاً به چند و چون سوگند در آثار سعدی پرداخته باشد، به دست نیامد.

#### ۴. بحث و بررسی

##### ۴.۱. زیبایی زبان سعدی

سعدی باریک اندیش، تیزبین و زیباپسند است و با دقت، ذکاوت و ظرافت به جهان پیرامون خود می‌نگرد (در این زمینه بنگرید به: صیادکوه، ۱۳۸۶: ۳۰۸-۳۰۳) و در زندگی و زمانه‌ی خود نیز شهروند و شاعری است چند بُعدی با تجربه‌هایی ژرف در ساحت زندگی و جامعه. او در ساحت زبان، تجربه‌ها و نوآوری‌های شگرف و ماندگاری را به نام خود و در پیوند با کارکردهای زبان فارسی به ثبت رسانده است. اگر بپذیریم که «کارکردهای زبان بسیار پیچیده‌اند و برقراری ارتباط موفق زبانی مستلزم ترکیبی از کارکردهای زبان است و پیامی مؤثرتر است که در ایجاد آن، ضمن حفظ کارکرد اصلی، از کارکردهای دیگر نیز بهره‌گیری شده باشد» (مشیری، ۱۳۷۹: ۲۰)، آن‌گاه می‌توان گفت که کارکردهای زبان سعدی در عین سادگی و همانندی، بسیار پیچیده و هنری است. رایج‌ترین تعبیری که از تجربه‌ی انحصاری سعدی و نوآوری و اسلوب هنری او در گستره‌ی زبان فارسی، در بین منتقدان و علاقه‌مندان متداول است، تعبیر یا اصطلاح «سهل و ممتنع» یا به تعبیر برخی از منتقدان «ساده‌ی جادویی» (فتوحی، ۱۳۹۰: ۱۷۰) است.<sup>۳</sup> مطالعه‌ی مداوم آثار سعدی توأم با انس به اشعار او، هربار آدمی را متوجه گونه‌ها و رویکردهای تازه‌ای از آنچه که ویتگنشتاین<sup>۴</sup> آن را «بازی‌های زبانی»<sup>۵</sup> می‌نامد؛ می‌نماید. تفاوت آشکار سعدی با دیگر اقرانش در حوزه‌ی تجربه‌های زبانی اوست. تجربه‌هایی که در کلام سعدی دارای پارادایم (paradiam) تازه و بسامد بالایی است و برخی از پژوهشگران آن را «تداعی‌های زبانی سعدی» (همان) نامیده‌اند. بسیاری از تعابیر و تصوّراتی که سعدی در منظومه‌ی اندیشگی و آیینی آثارش باز می‌نماید، پیش از او نیز

از سوی شماری از شاعران و نویسندگان تبیین شده بود، سعدی اما زبان را به حوزه‌ی عمومی و فهم توده کشانید و با مهارتی کم‌نظیر، گفتار خود را به مرزهای زبان گفتاری و طبیعی جامعه‌ی خود و آنچه که آن را «شعر گفتار» می‌نامند<sup>۶</sup> نزدیک کرده‌است. اگر با تسامح از برخی از استثنائات درگذریم، می‌توان گفت که «ویژگی بزرگ زبان سعدی، مردمی بودن آن است» (رقابی، ۱۳۷۷: ۱۳۶) و راز بزرگ جاودان بودن سعدی را در زبان او باید جست، زیرا «زبان وی علاوه بر سادگی و روشنی بی‌مانند، پیوندی سخت استوار با زندگی مردم و زبان ایشان دارد» (همان: ۱۳۷) سعدی یکی از مبتکران مهم «زبان معیار» فارسی است. در شعر او «فاصله‌ی زبان با خواننده و شنونده از میان برداشته می‌شود اما در شعر شاعران دیگر همیشه فاصله‌ی زبان حس می‌شود» (موحد، ۱۳۷۳: ۱۲۸) بنابراین او به درستی با قواعد دقیق زبان و جادوی نحو کلام آشناست و زبان ساده‌ی جادویی او، همانی است که ویتگنشتاین در تعریف آن می‌گوید: «شبکه‌ای پیچیده از همانندی‌هاست که نسبت به هم، هم‌پوشانی و تقاطع دارند: گاه همانندی‌های کلی، گاه همانندی در جزئیات» (ویتگنشتاین، ۱۳۹۱: ۷۷)

هنر بزرگ سعدی، ابداعات او در ایجاز زبان است. او مبدع و مبتکر است نه مقلد. گرامر متفاوت زبان سعدی در اشعارش، تا امروز الگو و معیار معتبر دستور زبان فارسی بوده و اهمیت آن بر کسی پوشیده نیست. می‌دانیم که ویتگنشتاین پس از عبور از تلاطم دوره‌ی نخست عقایدش در رساله‌ی منطقی‌انگه که به یقین خود در پژوهش‌های فلسفی نزدیک می‌شود، می‌گوید: «آنچه دنبالش می‌گردم تفاوت دستور زبانی است.» (همان: ۳۳۱) بی‌راه نیست اگر در پیوند با این معنی بگوییم سعدی با فراست و هوشمندی ذاتی خود، حدود هفتصد سال پیش از این فیلسوف تحلیلی، متوجه اهمیت و جادوی زبان شده بود و در اشعار و نوشتارش، نحو و بازی زبانی را در هیأت دستور متفاوتی از زبان به کار بست. بازی‌های سعدی با الفاظ در سراسر دیوانش مشهود است. (رک. دشتی، ۱۳۶۴: ۳۴۱) می‌دانیم که هنر زیباست و زیبایی هنر است. سعدی همچو کانت به فراگیری زیبایی باور دارد و می‌پندارد هرکس به اندازه‌ی بصیرت و فهم خود می‌تواند آن را کشف کند. (صیادکوه، ۱۳۸۶: ۵۳) اگر بپذیریم که زیبایی‌ها، سلايق و پسندها را شکل می‌دهند، آن‌گاه می‌توان گفت که معیارها نیز متأثر از آثار و زیبایی‌های هنری است، به دیگر سخن «آثار هنری معیار هنری را به وجود می‌آورند و نه بالعکس، مسلماً همه‌ی آثار هنری شاهکار نیستند اما وقتی که یک اثر به شاهکار تبدیل می‌شود، بدین معناست که هنجارهای رایج زمانه‌ی خود را پشت سر گذاشته است، اما فقط گذشت زمان می‌تواند شاهکار بودن یک

اثر هنری را ثابت کند.» (ژیمنز، ۱۳۹۲، ۳۶۲) زبان سعدی نیز بی‌گمان هنجارهای متداول زمان خود را پشت سر گذاشته تا به معیار و میراث هنری و شاهکار فناپذیر زبان فارسی مبدل گردیده است.

#### ۲.۴. سوگند و تطور آن

سوگند (swear) که ستاک یا ریشه‌ی آن از «سوگنت و نت» اوستائی است به معنی محلول گوگرد که مایعی بسیار تلخ بوده و در روزگار گذشته به هنگام قضا و داوری در دادگاه‌ها یا در محاکمات به‌کار می‌رفته و این محلول را به هم‌پیکاران می‌خوراندند و از روی دفع یا عدم دفع آن از شکم متهم، گناه و یا بی‌گناهی او را تشخیص داده و بدین طریق مرز میان راست و دروغ را معین می‌نمودند. (رک. کیانی، ۱۳۷۱: ۱؛ آبادی باویل، ۱۳۵۰: ۳۴) سوگند از کهن‌ترین کنش‌های زبانی و آیینی در بین فارسی‌زبانان است.<sup>۷</sup> اصطلاحاً لفظ یا بیانی است مؤید حقیقت و مبطل و مناهی دروغ. چنان‌که هرگاه حقیقت امری مکتوم و سیمای آن متزلزل گردد و صمیمیت و صداقت (sincerity) آن امر مورد تردید واقع شود، ضرورت گزاره‌ی سوگند بیشتر نمود پیدا می‌کند. سوگند از دیرباز «در همه‌ی فرهنگ‌ها و نظام‌های دینی، سیاسی و حقوقی رایج بوده‌است و به ویژه در روزگاران گذشته که اسناد مکتوب و امضاء آن به اندازه‌ی امروز شایع نبوده‌است، از اهمیت بیشتری برخوردار بوده‌است» (امین، ۱۳۸۴: ۱۰۷) از این روی، این کنش همواره مؤید راستی بود و منافی دروغ و به عبارتی پایانی بود بر تردید در حقیقت سخن آن‌گاه که بینه‌ی کافی برای اقناع و یقین وجود نداشت. بیم از پادافره و کیفر، کنشگر را از دیرباز به تعبیر کلیله و دمنه به «سوگندان مغلظه» برمی‌انگیخت، چراکه «سوگند دروغ قواعد عمر و اساس زندگانی زود با خلل کند ... که الیمین الغموس تدع الدیار بلاقع، سوگند به دروغ خوردن سرای‌ها را خالی گذارد و آدمیان را هلاک کند.» (نصرالله منشی، ۱۳۷۱: ۲۷۳) امروزه نیز گاهی شرایط به گونه‌ای پیش می‌رود که «اگر وضعیت امور آشفته و هیجانی شود، گوینده ممکن است احساس کند که لازم است برای اظهار صداقت خود سوگند بخورد» (می‌من، ۱۳۹۱: ۳۱۳) و در باریکه‌ها و شرایط دشوار، سوگند را به عنوان راه سوم و پایان‌بخش برگزیند. رویکرد و اغراض سوگند در فاصله‌ی روزگاران، متناوب و متغیر بود. این اغراض اجمالاً مشتمل است بر: تأکید بر مطلبی با لفظ سوگند؛ طلب امری به صورت خواهش و تمنا؛ برای اثبات بی‌گناهی و تبرئه که مختص قسم‌نامه‌هاست؛ برای القاء سخنی؛ برای اثبات ادعا؛ برای اطمینان دادن؛ برای هشدار و تهدید؛ برای تهییج و تشجیع؛

برای تسلیم؛ برای تأدیپ؛ برای تعظیم و تکریم؛ برای تحذیر و تنبیه و... (رک. کیانی، ۱۳۷۱: ۳۰)

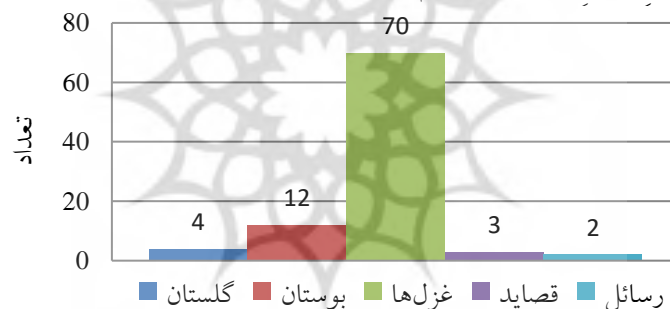
به لحاظ علم حقوق، سوگند از ادله‌ی اثبات دعوی و یا از مقوله‌ی تأکید بر التزام است و «دلیلی است که کارایی و قابلیت اثبات، چندان در دعاوی وجود ندارد و علت آن نیز بیش از هر چیز در طبع و ماهیت این دلیل نهفته است.» (محمدی، ۱۳۸۹: ۲۹۸) استفاده از سوگند غالباً ناشی از ناامیدی از ارائه‌ی ادله‌ی اثبات در اقامه‌ی دعواست و از نگاهی دیگر، سوگند اخباری است شفاهی که «شخص حقیقی با گواه گرفتن خداوند، در مقام ادای شهادت از سوی گواه یا اظهار انکار از سوی مدعی علیه یا دادن و گرفتن قول در مقام قبول التزام و تعهد به انجام یا ترک عملی یا ابراز وفاداری نسبت به مردم یا نظام یا گروه یا فرد معین در مراسم معین و با تشریفات خاص» (امین، ۱۳۸۴: ۱۰۷) به‌زبان می‌آورد.

#### ۳.۴. سوگند در آیین سعدی

سعدی شاعری است که دقیقاً می‌داند چه می‌خواهد بگوید و صریح و روشن حرف می‌زند. او همچنان که در شیرین‌سخنی «قیامت می‌کند» در عاشقی و عشق‌ورزی نیز سرآمد اقران خویش است و تالی و ثانی ندارد و «در میان شاعران بنام قدیم ایرانی کسی عاشق‌تر از سعدی نبود و شاید بتوان فراتر از این رفت و گفت در میان آنان کسی در عاشقی به پایه‌ی سعدی نمی‌رسد و سعدی برجسته‌ترین مثال عشق زمینی و مجازی است.» (همایون کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۲۵۰) تجربه‌های سعدی در ساحت زبان و زندگی، پشتوانه‌ی غنی و بی‌زوال فرهنگ ایرانی و زبان فارسی است. مهارت او در گزین‌گویی و بیان موجز و مختصر، بی‌گمان کم‌نظیر است.

سوگندهای سعدی مانند زبان او ساده و بی‌آلایش است. «سوگندان او نیز در نهایت فصاحت و جزالت و سادگی به‌کار رفته‌است، آنجا که سخنش رنگ مذهبی به خود گرفته و مقدسات دینی را مورد سوگند قرار داده، حالت انکسار و فروتنی نمایان است، اما نه چندان که در خواننده و شنونده ایجاد نفرت و بیزارگی کند، در جایی که قسم به جان دوست می‌خورد و به دل و سر و چشمان و جمال و وفای او سوگند یاد می‌کند، آن‌چنان دارای جاذبه‌ی خاصی است که با سوگندان دوره‌های پیشین از حیث صلابت و محکمی و غرور و خودپرستی، پهلوی می‌زند.» (کیانی، ۱۳۷۱: ۳۰۲) سعدی اگرچه سوگندان بسیار یاد می‌کند اما این الزاماً بدین معنی نیست که سوگندهای او بیانگر میزان نظام اعتقادی و دیدگاه‌های مابعدالطبیعی اوست، بلکه در منظومه‌ی فکری سعدی، جانب اعتقادی شعر

او از جانب تجربی و زمینی آن ضعیف‌تر و کمرنگ‌تر است؛ یعنی از دو دیدگاه متناقض افلاطونی و ارسطویی اندیشه و شعر سعدی، دیدگاه و صبغی ارسطویی افکار و اشعار او از چشم‌انداز افلاطونی آن پررنگ‌تر و غلیظ‌تر است. (در این زمینه رک. دادبه، ۱۳۷۹: ۳۴) چراکه سعدی اغلب در فضای واقعیت به‌سرمی‌برد نه در آسمان خیال و عوالم ذهن. سعدی در میان آثارش، اعم از گلستان، بوستان، غزلیات و قصاید، (نمودار ۱)، بیش از همه در غزلیات، که عاشقانه‌هایش را بازتاب می‌دهد، از لفظ و لحن سوگند بهره می‌گیرد و قسم‌های عاشقانه و نامروری را بر زبان می‌آورد. او در مجموع با بهره از الفاظ و عبارات مختلف بیش از شصت بار سوگند یاد می‌کند؛ یعنی یا سوگند می‌خورد و یا سوگند می‌دهد. تا جایی که گاهی مخاطب چنین می‌پندارد که تکیه کلام شاعری که جمال‌پرست، معلّم و نصیحت‌گر شاه و گداست (مصفا، ۱۳۵۰، ۶۵) سوگند است. گفتنی است در سراسر غزل‌های سعدی واژه‌ی «سوگند» هشت بار (صدیقیان، ۱۳۷۸، ج ۳: ۱۱۳۵) و معادل عربی آن؛ یعنی «قسم» تنها دوبار (همان: ۱۴۰۳) به‌کار رفته است.



نمودار ۱: بسامد سوگندهای سعدی

#### ۴.۴. سوگند در گلستان

در میان آثار سعدی، گلستان با ساختاری روشمند و بافتاری موجز، گزارشی عینی از صحنه‌های واقعی اجتماع در زمانه‌ی سعدی و مشاهدات و تجربیات اوست. حکایات این اثر، بازتاب مشاهدات تجربی انسانی آگاه و ناظری هوشمند و زیرک است در امتداد یک زندگی مستحیل در متن اجتماع که از سر یقین تقریر شده و احساس و عاطفه را چندان در آن مجاللی نیست. در متن حکایات گلستان حاجت به ارائه‌ی ادله‌ی اثبات دعوی و گزاره‌های اعتقادی و عاطفی و آیینی نیست. از این روی کمترین لفظ سوگند در آن به کار می‌رود، «در این کتاب، سوگند زیاد نیست اما آنچه هم که هست، در نهایت لطافت و فصاحت و بلاغت است.» (کیانی، ۱۳۷۱: ۳۹۳) در دیباچه‌ی گلستان، آنجا که می‌فرماید:

«گفتا به عزت عظیم و صحبت قدیم که دم بر نیارم و قدم بر ندارم مگر آنکه که سخن گفته شود به عادت مألوف و طریق معروف که آزدن دوستان جهل است و کفارت یمین سهل» (سعدی، ۱۳۶۸: ۵۳) نیز در باب هشتم گلستان، در حکایت «مناظره‌ی جهود و مسلمان» آن‌گاه که آن دو از فرط نادانی همدیگر را به دروغ‌گویی متهم می‌کنند، کار سرانجام به سوگند می‌کشد:

جهود گفت: به تورات می‌خورم سوگند و گر خلاف کنم همچو تو مسلمانم  
گر از بسیط زمین عقل منعدم گردد به خود گمان نبرد هیچ کس که نادانم  
(همان: ۱۷۵)

بنابراین می‌توان گفت که گلستان صحنه‌ی داستان‌های واقعی و اخلاقی است و عرصه‌ی سوگندهای مکرر نیست چراکه اساساً در جهان واقع گلستان مسائل و وقایع، چنان بی ادعا، شفاف و صریح بیان می‌شود که ضرورتی برای ارائه‌ی شواهد و گواهی ایمانی و اعتبار کیهانی در آن حس نمی‌شود؛ دیگر آن که گلستان جهان واقعیت و عینیات است نه خیال و ایده‌آل و انتزاع که سعدی ناگزیر شود برای اثبات گفتار خود به شواهد و مصادیق اعتقادی تمسک جوید. علاوه بر آن، بیان سعدی در گلستان با دیگر آثار او گذشته از ایجاز که فصل مشترک همه‌ی آن‌هاست، دارای اسلوبی متفاوت است و زبان او در این اثر چندان دارای صبغه‌ی عاطفی نیست و از این روی مجالی برای احساسی شدن و تکیه کلام‌های متعارف نمی‌یابد.

#### ۵.۴. سوگندهای بوستان

بوستان دنیای آرمانی و جهان مطلوب سعدی است. «در این کتاب پرمغز، از دنیای واقعی - که آکنده است از زشتی و زیبایی، تاریکی و روشنی و بیشتر اسیر تباهی و شقاوت - کمتر سخن می‌رود بلکه جهان بوستان همه نیکی است و پاکی و دادگری و انسانیت؛ یعنی عالم چنان که باید باشد.» (یوسفی، ۱۳۷۲، ج ۱: ۲۶۱) این که گفته می‌شود بوستان «برجسته‌ترین اثر ادبی یا دست‌کم در شمار معدود آثار برجسته‌ی ادبی است» (دشتی، ۱۳۶۴: ۲۷۸) حرف‌گرافی نیست. برخی بر این باورند که «بوستان نشان‌دهنده‌ی نظام فکری سعدی یا بیانگر آرمان‌شهر اوست و گلستان درآمدی است بر [این] آرمان‌شهر» (دادبه، ۱۳۷۹: ۳۰) سوگند در بوستان به فراوانی غزلیات نبوده و از بسامد بالایی برخوردار نیست. در حکایت‌های بوستان و در خلال داستان‌ها، سوگندهایی از نوع اعتقادی / معرفتی بر زبان جاری می‌شود، مانند: سوگند «به حق» و «به مردی» و «به نور». سوگندهای بوستان



به جز در یک مورد، چندان دارای صبغه‌ی عاطفی نیست.

سوگند «به حق» از مقوله‌ی قسم‌های ایمانی و اعتقادی در زبان شخصیت‌های حکایات بوستان است. به دیگر عبارت، سوگند به حق، معادل سوگند به خداوند است چرا که نام دیگر خداوند حق است. از سوی دیگر، نور نیز از اسماء خداوند است و از این روی «به حق» و «به نور» دو نوع سوگندی است که سعدی از زبان درویشی کوتاه‌دست، همو «که شب توبه کرد و سحرگه شکست»، بر زبان جاری می‌کند و می‌گوید:

گر او توبه بخشد بماند درست      که پیمان ما بی ثبات است و سُست  
به حَقَّت که چشمم ز باطل بدوز      به نورت که فردا به نارم مسوز  
(سعدی، ۱۳۶۹: ۱۹۸)

در حکایت «شوریده‌ای که سر به صحرا نهاد» (باب سوم بوستان) آن‌جا که پسر جوان را ملامت و نقد می‌کنند که موجب نگرانی پدر می‌شود تا جایی که «پدر در فراقش نخورد و نخفت»، پسر شوریده به «حق» سوگند می‌خورد و چنین می‌گوید:

از آنکه که یارم کس خویش خواند      دگر با کسَم آشنایی نماند  
به حَقُّش که تا حق جمالم نمود      دگر هر چه دیدم خیالم نمود  
(همان: ۱۰۳)

همین لفظ را سعدی، در بیان «نظر در اسباب وجود عالم» (باب هشتم) به زبان می‌آورد. او در مقام حکیمی خردمند، آن‌گاه که در لاعلاجی مرگ و مُردن سخن می‌راند، در نگاهی متشرعانه لطف خداوند را مایه‌ی پرورش تن می‌خواند و به حق خدا سوگند می‌خورد که اگر دیدگان را به تیغ برکشیم، نمی‌توانیم حق شکرش را به جای آوریم:

توانایی تن میدان از خورش      که لطفِ حَقْت می‌دهد پرورش  
به حَقُّش که گر، دیده بر تیغ و کارد      نهی، حق شکرش نخواهی گزارد  
(همان: ۱۷۷)

از دیگر سوگندهایی که در بوستان به کار می‌رود، قسم «به مردی» و «به مردانگی» است که چهار بار سعدی آن را بر زبان می‌آورد. نخست در دیباچه:

چو بیتی پسند آیدت از هزار      به مردی که دست از تعنت بدار  
(همان: ۳۸)

سعدی همچنین در باب اول بوستان، در نگاهی انسانی با صبغه‌ای اخلاقی سوگند می‌خورد که دارایی دنیا به بهای پیکار و جنگ و این که قطره «خونی چکد بر زمین»، نمی‌ارزد:

به مردی که مُلکِ سراسر زمین      نیرزد که خونی چکد بر زمین  
(همان: ۵۲)

در ماجرای زاهد تبریزی و دزد ناکام (باب چهارم) که اوج نگاه بشردوستانه‌ی سعدی را در بوستان بازتاب می‌دهد (رک. یوسفی، ۱۳۷۳: ۲۳۵) آن‌گاه که دزد سرگشته در تاریکی شب از دزدی ناکام می‌گردد، زاهد خطاب به او به مردانگی سوگند می‌خورد «کاشنای توأم» تا نخست اعتماد دزد را به‌دست آورد بلکه توانسته باشد به آن بینوا کمکی برساند:

که یارا مرو کاشنای توأم      به مردانگی خاک پای توأم  
ندیدم به مردانگی چون تو کس      که جنگاوری بر دو نوع است و بس  
(سعدی، ۱۳۶۹: ۱۳۰)

در حکایت پناه دادن مرد نابینایی که به پاداش پناه دادن درویش بینوایی بینا گشت (باب دوم)، وقتی مغروری گمراه از او پرسید: «که برکردت این شمع گیتی فروز؟» با سوگند به مردی می‌گوید:

اگر بوسه بر خاک مردان زنی      به مردی که پیش آیدت روشنی  
(همان: ۹۴)

ابیات پایانی باب چهارم (در تواضع) که به اعتقاد برخی «بهترین عواطف و احساسات شاعر بزرگ که تأثرات وجدانی و انفعالات نفسانی خود را [در آن] بیان نموده‌است» (حکمت، ۱۳۱۶: ۵۱) مشتمل بر لفظی از سوگند است:

الا ای که بر خاک ما بگذری      به جان عزیزان که یاد آوری  
که گر خاک شد سعدی، او را چه غم؟      که در زندگی خاک بوده‌است هم  
(سعدی، ۱۳۶۹: ۱۳۵)

علاوه بر موارد پیش گفته، در باب دهم بوستان که در «مناجات و ختم کتاب» است، سعدی خداوند را سوگند می‌دهد که او را در «ورطه‌ی یک نفس» فریادرس باشد و از زلت‌های ناگزیرش معذور دارد و چشمش را به سوی سعادت نبندد و همچنین او را به ذلت و خواری از در رحمت خویش نراند:

خدایا به عزت که خوادم مکن      به ذل گنه شرمسارم مکن  
به مردان راهت که راهی بده      وز این دشمنانم پناهی بده  
خدایا به ذات خداوندیت      به اوصاف بی مثل و مانندت  
به لبیک حجاج بیست‌الحرام      به مدفون یثرب علیه‌السلام

که مرد و غا را شمارند زن	به تکبیر مردان شمشیر زن
به صدق جوانان نوحاسته...	به طاعات پیران آراسته
و گر زگتی رفت معذور دار	به پاکان کز آرایشم دور دار
ز شرم گنه دیده بر پشت پا	به پیران پشت از عبادت دوتا
زبانم به وقت شهادت مبند	که چشم ز روی سعادت مبند

(همان: ۱۹۷-۱۹۶)

اگر از یازده سوگند یاد شده که از زیباترین انواع سوگند یا قسمیه<sup>۴</sup> در ادب فارسی است، در گذریم می‌توان گفت که در اقلیم فکری سعدی، بوستان در قیاس با غزلیات، چندان جلوه‌گاه سوگندهای متنوع نیست و موارد آن از شمار انگشتان دست، بر نمی‌گذرد.

#### ۶.۴. غزل، جلوه‌گاه / نمایشگاه سوگندهای عاشقانه‌ی سعدی

سوگند در غزل‌های سعدی که جلوه‌گاه وفا و مهربانی و سخندانی اوست در مقایسه با دیگر آثار منثور و منظومش، اساساً دارای کارکردی متفاوت و بیشترین بسامد است. در منظومه‌ی فکری سعدی، غزل‌هایش عمدتاً بازتاب عواطف و تجربه‌های شخصی و نوسان احساسات عاشقانه‌ی اوست که گاهی با سوگندهای عاشقانه ابراز می‌گردد. او از معدود شاعران انگشت‌شماری است که «غزل‌های عاشقانه‌ی او اغلب از مطلع تا به مقطع عاشقانه می‌ماند و برخلاف حافظ، به موضوع‌های دیگر نمی‌پردازد. غزل عاشقانه‌ی سعدی بیان عشق انسانی و زمینی و ملموس است که در عین سرشاری از شور و احساس، والا و فاخر است» (موحد، ۱۳۷۳: ۹۱) او «برای شکل دادن اندیشه‌ها و احساسات خویش از هر هنر‌سازه‌ای سود می‌جوید و هنر‌سازه‌ای که وجه غالب سبک سعدی در غزلیات است تکرارهای نامرئی است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۳۵۲) اگر بپذیریم بوطیقای غزل سعدی، همین تکرارهای نامرئی در حوزه‌ی احساسات است که در پرتو ساختارهای نحوی زبان او بازتاب یافته‌است، آن‌گاه می‌توانیم گفت که درون‌مایه‌ی (motif) اصلی غزل سعدی احساسات عاشقانه و زمینی است که در گذر زمان و در امتداد یک زندگی متعارف و با تجربه‌های شخصی بسیار، در جان او نضج گرفته‌است. سعدی در اقلیم غزل، کمتر ایدئولوژیک می‌اندیشد و به پشتوانه‌ی بیان هنری، موجز و ممتازش در غزل، ناب‌ترین عواطف شخصی و باریک‌ترین گره‌خوردگی‌های ذهنی و احساسی را که وسوسه‌ی آن در توالی زمان برای همه‌ی ابنای بشر امری دلپذیر و تجربه‌ای مشترک و

متداول است، به تصویر می‌کشد. چنان که پیش‌تر اشاره شد، سعدی در غزلیات بیش از شصت بار سوگند به زبان می‌آورد. گونه‌هایی متنوع از سوگندهای متفاوت که پیش از او در اسلوب غزل چندان متداول نبود و در آثار دیگر شاعران این دوره و پیش از آن کمتر دیده شده‌است. اغلب این سوگندها با تم (theme) عاشقانه و صبغهی زمینی است؛ شاعر در امتداد غزل‌ها، ضمن ابراز دل‌تنگی یا بیان آرزوی وصل و دیدار، معشوق / ممدوح را کمتر به عقاید و اعتبارهای کیهانی و اغلب به عناصری از وجود عینی و محسوس او سوگند می‌دهد و یا به نشانه‌ی تعهد و وفاداری و بیان صدق، برای محبوب سوگند می‌خورد. با اندکی احتیاط می‌توان گفت که این نوع سوگند از نوآوری‌های سعدی است در کنار سایر نوآوری‌های او. سعدی همانند بسیاری از شاعران پیش از خود، از برخی سوگندهای متعارف / متداول نیز بهره می‌گیرد.

#### به خدا

رایج‌ترین سوگند یا قسم در بین عامه از آغاز، سوگند یا قسم به اعلی‌ترین مرتبه‌ی هستی و آفرینش؛ یعنی «خدا» یا لفظ جلاله بوده‌است. بی‌گمان لفظ یا عبارت بی‌فعل «به خدا» متداول‌ترین نوع سوگند در میان فارسی‌زبانان بوده و هست. این لفظ که در حقیقت برگردان «والله»، «بالله» و «تالله» است، برگرفته از زبان عربی/قرآنی و متأثر از حدیث نبوی «لا تحلفوا الا بالله» است و از دیرباز در ضمیر و زبان فارسی‌زبانان راه یافته و تا روزگار ما همچنان بر زبان‌ها جاری مانده است. واژه و نام «خدا»، عزه‌اسمه، ۶۸ بار (صدیقیان، ۱۳۷۸: ۶۰۹) و خداوند ۲۳ بار (همان: ۶۱۱) و خداوندگار ۸ بار (همان: ۶۱۲) در غزلیات سعدی به‌کار رفته و از آن میان، شاعر خطاب به معشوق خود، دست کم شش بار سوگند / قسم به نام «خدا» را بر زبان آورده است؛ یعنی یا او را قسم می‌دهد که بدو چهره بنماید یا خود سوگند می‌خورد که وفادارش خواهد ماند:

به خدا که پرده از روی چو آتشت برافکن  
که با تفتاق بینی دل عالمی سپندت  
(سعدی، ۱۳۸۵: ۲۱۹)

به خدا و به سراپای تو کز دوستیت  
خبر از دشمن و اندیشه ز دشنامم نیست  
(همان: ۱۳۶)

و در نمونه‌های دیگر چنین سوگند یاد می‌کند: «به خدا اگر بمیرم که دل از تو بر نگیرم» (همان: ۳۰)؛ «به خدا اگر به دردم بگشی که برنگردم» (همان: ۴۴)؛ «به خدا اگر چو سعدی برود دلت به راهی» (همان: ۱۶)؛ «به خدا بر تو که خون من بیچاره مریز» (همان: ۲۵۸)

و البته در نمونه‌ای ایدئولوژیک و نادر در آغاز خواهیم، موکداً می‌گوید: «یارب از ما چه فلاح آید اگر تو نپذیری/ به خداوندی و لطفت که نظر باز نگیری» (همان: ۲۵۹)

### به خاک پای تو

رسم است که در نظام اعتقادی، هنگام سوگند خوردن و قسم یادکردن، به معتبرترین معیار ایمانی خود، سوگند می‌خورند تا بر اعتبار لفظ خود بیفزایند، اما سوگند آرام آرام و در امتداد زمان، کارکردی زمینی و صبغهی عینی (objective) یافت. خاک یکی از مظاهر متناقض ارجمندی/ تقدس و بی‌ارزشی در نظر شاعران است و در غزل سعدی ۱۵۲ بار (صدیقیان، ۱۳۷۸، ج ۲: ۵۹۷) به کار رفت و یکی از پرسامدترین سوگندهای غزل سعدی «به خاک پای تو»<sup>۹</sup> است که هشت بار تکرار شده است. بدیهی است که در این نگاه، عاشق خود را فروتنانه خاک پای معشوق می‌انگارد و گاهی در بیانی استعاری خاک پای معشوق را عزیزتر و ارزشمندتر از گوهر وجود او می‌پندارد و بدان سوگند یاد می‌کند، چنان که سعدی قسم خوردن به جان دوست را «طریق عزت» نمی‌داند و در اثبات اراده‌ی راسخ خود برای مُردن به پای دوست، دل‌کندن از محبت دیگران، دست‌کشیدن از دوستان مجازی، عهد ناشکستن و... چنین متعهدانه به خاک پای معشوق خود، قسم یاد می‌کند و آن را «سوگند عظیم» برمی‌شمارد:

به خاک پای عزیزان که از محبت تو (دوست)      دل از محبت دنیا و آخرت کندم  
 به خاک پای تو سوگند و جان زنده دلان      که من به پای تو در مُردن آرزومندم  
 (سعدی، ۱۳۸۵: ۲۷۲)

نیز در همین راستا و در نمونه‌های دیگر می‌گوید: «به خاک پای تو گفتم که تا دوست گرفتم» (همان: ۱۱۹)؛ «به خاک پات که سر فدا کند سعدی» (همان: ۲۶۶)؛ «به خاک پایت اگر ذره در هوا گنجد» (همان: ۲۱۱)؛ «به خاک پای تو داند که تا سرم نرود» (همان: ۳۰۷)؛ «به خاک پای عزیزت که عهد نشکستم» (همان: ۲۱۰)؛ «به خاک پای تو و آن هم عظیم سوگند است» (همان: ۱۰۱). گاهی نیز در اظهار وفاداری خود، «به خاک پای مردان» سوگند می‌خورد:

نه تو گفته‌ای که سعدی، نبرد زدست من جان      نه به خاک پای مردان، چو تو می‌گشی نمیرم  
 (سعدی، ۱۳۷۵: ۵۵۷)

### به دوستی

دوستی در مناسبات اجتماعی و مدنی آدم‌ها اعتبار و دستاورد بزرگی است. کمتر شاعری

را می‌توان سراغ گرفت که به مضمون دوستی و ارزش‌های آن اشاره‌ای نکرده باشد و یا این لفظ و مضمون را در کلام خود به‌کار نبرده باشد. برخی از شاعران اعتبار دوستی را پشتوانه‌ی گفتار خود ساخته و بدان سوگندها خورده‌اند. گاهی نیز در توصیف خود بدان مقام قدسی داده‌اند. سعدی هم دوستدار دوستی و عشق است، «عشق او بعد از مرگ زائل نمی‌شود و حدیث مکرر او دوست است.» (مصفا، ۱۳۵۰: ۶۵) گفته می‌شود: «دوستی برایش از عشق ارزنده‌تر بود و وقتی از معشوق به عنوان دوست یاد می‌کند، عشق او عمق و صفایی بیشتر داشت. دوست برای او همیشه محبوب بود، اما به یک دوست دل نمی‌بست» (زرین‌کوب، ۱۳۷۹: ۵۲) واژه‌ی «دوست» ۶۰۷ بار (صدیقیان، ۱۳۷۸: ۸۳۵) در غزلیات او تکرار شده و با احتساب مشتقات آن، بیش از ۷۰۰ بار به‌کار رفته است و این بیانگر تقدس و اهمیت دوستی در نگاه سعدی است که برای پایداری و تکریم احساسات عاشقانه و راستین خود، پیاپی به اعتبار و قداست آن سوگند یاد کرده است:

به دوستی که اگر زهر باشد از دست چنان به ذوق ارادت خورم که حلوا را  
(سعدی، ۱۳۸۵: ۲۵۸)

به دوستی که ز دست تو ضربت شمشیر چنان موافق طبع آیدم که ضرب اصول  
(همان: ۶۶)

یا: «به دوستی که غلط می‌برد گمان ای دوست» (همان: ۱۹۳)؛ «به دوستی که نخواهم شکست پیمانت» (همان: ۲۶۵)؛ «به دوستی که نکردم ز دوستیت عدول» (همان: ۷۸)؛ «به دوستی که شکایت به هیچ دوست نبردم» (همان: ۸۶)؛ «به دوستی که نگوید به جز حکایت دوست» (همان: ۱۵۳)

#### به دو چشم تو

می‌دانیم که چشم از مهم‌ترین عناصر و مظاهر زیبایی است. نمی‌توان دفتر و دیوانی از شاعران کهن و نو یافت که درون‌مایه‌های اشعارش مطلقاً از عناصر و عبارات مرتبط با چشم، خالی باشد و یا شاعری یافت که متوجه اهمیت و زیبایی چشم نشده باشد. این‌که سعدی نیز در غزلیات ۳۱۷ بار واژه‌ی چشم را به‌کار می‌برد (صدیقیان، ۱۳۷۸: ۵۱۹)، بیانگر توجه او به اهمیت عنصر چشم است. چشم‌های معشوق در خاطره‌ی ازلی سعدی چنان مقدسند که او در ابراز عشق و وفاداری خود بدان، پیاپی به چشمان شوریده‌ی او سوگند می‌خورد:

سعدی به دو چشم تو که دارد چشمی و هزار دانه لؤلؤ  
(سعدی، ۱۳۸۵: ۲۳۸)

نمونه‌های دیگری: «به دو چشم تو که چشم از تو، بر انعام نیست» (همان: ۱۳۶)؛ «به دو چشم تو که گر بی تو برندم به بهشت» (سعدی، ۱۳۷۵: ۶۳۰)؛ «به دو چشمت که ز چشمم مرو ای بینایی» (سعدی، ۱۳۸۵: ۲۵۹)؛ «به چشمانت که گر زهرم فرستی» (همان: ۱۷۵)؛ «به چشمانت که گرچه دوری از چشم» (همان: ۳۲۱)؛ «به چشم‌های تو کان چشم از تو برگیرند» (همان: ۲۱۵)؛ «به چشم‌های تو داند که تا ز چشم برفتی» (همان: ۸۶)

سعدی چشم شوریده‌ی معشوق خود را از بخت خویش نیز شوریده‌تر می‌پندارد و در آشفته‌گی خود به روی محبوب با سوگند به چشمان او می‌گوید:

به دو چشم تو که شوریده‌تر از بخت من است که به روی تو من آشفته‌تر از موی توأم  
(همان: ۲۲۸)

#### به جان تو

سوگند به جان، به اعتبار آیه‌ی شریفه‌ی: «أَنْهَ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ» (واقعه/۷۶) سوگندی است عظیم. در نزد ابنای بشر پس از ذات باری تعالی، عنصر جان گرانبهارترین گوهر هستی و حیات قلمداد می‌شود؛ به عبارتی سوگند به جان، معادل تمام ارزش‌های دینی و دنیوی افراد به شمار می‌آید. در آثار شاعران پیش از سعدی چنان که اشاره شد، سوگند به جان متداول بود و پس از او نیز تا روزگار ما همچنان این عادت بر زبان‌ها جاری است. سعدی در غزلیات به تبع اسلاف خویش، بیش از ۳۹۰ بار (صدیقیان، ۱۳۷۸، ج ۱: ۴۵۹) واژه‌ی جان را به کار می‌گیرد و به نشانه‌ی وفاداری، همواره به عناصری چون جان زنده‌دلان؛ به جان تو؛ به جان او؛ به جان عزیزان؛ به جان دوست؛ به جان و سر و... سوگند می‌خورد و پیمان خود را در عشق به محبوب، مؤکد می‌دارد:

سوگند به جانت ار فروشم بیک موی به هر که در جهانت

(سعدی، ۱۳۸۵: ۱۷۲)

قسم به جان تو گفتن طریق عزت نیست به خاک پای تو و آن هم عظیم سوگند است

(همان: ۱۰۱)

به جانت کز میان جان ز جانت دوست‌تر دارم به حق دوستی جانا که باور دار سوگندم

(همان: ۲۲۸)

و نمونه‌هایی چون: «به جان دوست که چون دوست در برم باشد» (همان: ۲۹۷)؛ «به جان دوست که دشمن بدین رضا ندهد» (همان: ۳۰۹)؛ «به جان دوست که در اعتقاد

سعدی نیست» (همان: ۵۰)؛ «به جان زنده‌دلان سعدیا که مُلک وجود» (همان: ۲۶) «به جان او که دلم بر سرِ وفاست هنوز» (سعدی، ۱۳۷۵: ۶۸۷)؛ «به جان و سر که نگردانم از وصال تو روی» (سعدی، ۱۳۸۵: ۲۹۷)

#### به سَرَت

واژه‌ی سَر در معانی جان، وجود، نفس، رأس، کله و... از واژه‌های پربسامد در کلام سعدی است و مجموعاً بیش از ۵۹۰ بار (صدیقیان، ۱۳۷۸، ج ۲: ۱۰۶۰) در غزلیات او به کار رفته که از آن میان دست کم چهار مرتبه، سوگند به «سر» معشوق است که عشق او از سر و دل سعدی بیرون رفتنی و زدودنی نیست:

در سرم بود که هرگز ندهم دل به خیال به سرت کز سر من آن همه پندار برفت  
(همان: ۲۲)

نیز: «به سرت کز سر پیمان محبت نروم» (سعدی، ۱۳۸۵: ۳۱۷)؛ «به سرت کز دلت به در نکنم» (همان: ۴۶)؛ «به سرت که نیست او را، سر هیچ یار بی تو» (سعدی، ۱۳۷۵: ۶۸۹)

#### به وصال

سعدی وصال‌اندیش است و شکیبایی هجران و فراق معشوق را ندارد. اهل فراموشی نیست و به وصال معشوق که آرزوی اوست، سوگند می‌خورد که خود را به هیچ روی مستوجب هجران نمی‌داند:

گر تو را هست شکیب از من و امکانِ فراق به وصال که مرا طاق هجران تو نیست  
(سعدی، ۱۳۸۵: ۲۰۳)

که پسندت که فراموش کنی عهد قدیم به وصال که نه مستوجب هجران بودم  
(همان: ۲۱۲)

سعدی همچنین در کارکردهای دیگر به «روزگار عزیزان» سوگند می‌خورد که در این «روزگار عزیز، دریغ باشد بی‌دوستان به‌سربردن» (همان: ۵۰) و با تکرار «به روزگار عزیزان که یاد می‌کنمت» (همان: ۵۷) نشان می‌دهد که اهل فراموشی دوستان نیست. علاوه بر موارد پیش گفته، سعدی گاه در بیان حقایق عشق خود و پایبندی به آن، به دیگر عناصر وجودی و ظاهر و باطن معشوق / ممدوح خود، نظیر «دهان»؛ «روی»؛ «جمال»؛ «وجود»؛ «سراپا»؛ «حق دوستی»؛ «راستی»؛ «وفا»؛ «حق مهر و وفا» و... نیز سوگند یاد می‌کند. او چندان علاقه و اصراری به انتزاعی کردن عشق و وفاداری به معشوق / محبوب، ندارد و پایداری او در عاشقی اصولاً مبتنی بر اخلاق است و فاقد صبغهی ایدئولوژیک.



بی دهانِ تو گرم صد قدحِ نوش دهند      به دهانِ تو که زهر آید ازان نوش مرا  
(همان: ۲۵۲)

قسم به رویِ تو گویم از آن زمان که برفتی      که هیچ روی ندیدم که روی در نکشیدم  
(سعدی، ۱۳۷۵: ۵۵۱)

تا مرا از تو آگهی دادند      به وجودت گر از خود آگاهم  
(سعدی، ۱۳۸۵: ۸۱)

به وفای تو که گر خشت زنند از گل من      همچنان در دل من مهر و وفای تو بود  
(همان: ۱۵۴)

به وفای تو کزان روز که دلبنده منی      دل نبستم به وفای کس و در نگشادم  
(همان: ۲۰۴)

به حق مهر و وفایی که میان من و توست      که نه مهر از تو بریدم نه به کس پیوستم  
(همان: ۱۲۶)

به جانت کز میان جان ز جانت دوست تر دارم      به حق دوستی جانا که باور دار سوگندم  
(همان: ۲۲۸)

به جمال تو که دیدار ز من باز مگیر      که مرا طاقت نادیدن دیدار تو نیست  
(سعدی، ۱۳۷۵: ۴۵۷)

به راستی که نخواهم بریدن از تو امید      به دوستی که نخواهم شکست پیمانانت  
(سعدی، ۱۳۸۵: ۲۶۵)

به خدا و به سراپای تو کز دوستیت      خبر از دشمن و اندیشه ز دشنام نیست  
(همان: ۱۳۶)

گاهی سعدی در مطاوی کلام خود در امتداد یک غزل و حتی یک بیت چنان که در برخی از نمونه‌های فوق ملاحظه می‌شود، به یک سوگند اکتفا نمی‌کند و به نظر می‌رسد که در دو بیت متأخر، علاوه بر راستی، سخن خود را با سوگند به دوستی نیز مؤکد می‌نماید و گویی «سوگند به خدا را برای اقناع طرف کافی ندانسته از این رو به سوگندی قوی‌تر و خدشه‌ناپذیرترش مسجّل می‌کند» (دشتی، ۱۳۶۴: ۳۵۷)؛ یعنی به خدا و به سراپای معشوق و نیز به راستی و دوستی هم زمان سوگند می‌خورد که پیمان شکن نیست و هیچ بی‌می از دشمنی و دشنام بدخواهان ندارد.

پوشیده نیست که سعدی استاد بازی و به کارگیری ضمایر فارسی در ساختار دستوری

زبان به منظور ایجاز و اختصار کلام است و در نمونه‌های پیشین می‌بینیم که چگونه ضمیر متصل «ت» و نیز ضمیر منفصل «تو» و «او» را در نقش مضاف‌الیه، جایگزین مصادیق واقعی آن؛ یعنی ممدوح، معشوق، محبوب، دوست و ... کرده است. بنابراین وقتی می‌گوید: به جان تو / به چشمان تو / به جان او / به سرت / به وصالت / به دهان تو / به روی تو / به وفای تو / به وجودت / و ... روشن است که منظور سعدی از «تو» و «او» ممدوح و معشوق و محبوب و دوست است.

چنان‌که دیده‌ایم، کارکردهای سوگند در غزل سعدی اغلب زمینی و این جهانی است و کمتر به عناصر کیهانی و الهی / الاهیات سوگند می‌خورد، با وجود این در مواردی معدود از عناصر اعتقادی نظیر «از بهر خدا»؛ «والله»؛ «بالله» برای بیان مقصود سود می‌جوید: «از بهر خدا روی مپوش از زن و از مرد» (سعدی، ۱۳۸۵: ۱۷)، «از بهر خدا که مالکان جور / چندین نکنند بر ممالیک» (همان: ۳۲۷)، «بخرام بالله تا صبا بیخ صنوبر برکند» (همان: ۲۵۴)، «مصدق دارم والله اعلم» (همان: ۱۵۱)، «کسی آزار درویشان تواند جست، لا والله» (همان: ۲۰۳) در این میان و در گونه‌ای متفاوت، سعدی در غزلی که مضمون آن دعا و آرزوی مصونیت شیراز از تجاوز کافران بد دین و ظالمان غماز است، پنج بار به عناصر مختلف سوگند یاد می‌کند:

نه لایق ظلمات است بالله این اقلیم	که تختگاه سلیمان بُدست و راه حجاز
به ذکر و فکر و عبادات میر عبدالله	به حق روزبهان و به حق پنج نماز
به حق کعبه و آن کس که کرد کعبه بنا	که باد مردم شیراز در تنعم و ناز

(همان: ۶)

در یک نمونه هم با لحنی دعایی و صبغۀ شیوه‌ی ایدئولوژیک می‌گوید:

به حق پارسایان کز در خویش	نیندازی من ناپارسا را
---------------------------	-----------------------

(همان: ۳۱۹)

گفتنی است از مجموع ۶۹ بار سوگندهای یادشده در غزل‌های سعدی که در قالب ۲۲ گونه / لفظ / عبارت به کار رفته، سوگندهای: به خدا؛ به خاک پا؛ به دوستی؛ به چشم و به جان؛ یعنی ۵ گونه‌ی آن دارای بیشترین بسامد است و این ۵ نوع به طور میانگین هرکدام ۸ بار به کار رفته و جمعاً بیش از ۶۰ درصد از قسم‌های او را تشکیل می‌دهد و میانگین کاربرد ۱۷ گونه‌ی دیگر نیز هرکدام یک‌بار است.

### ۵. نتیجه‌گیری

سوگند که اساساً تعهدی زبانی بر پایه‌ی اعتقادات و باورهای آیینی و دیگر اعتبارات ذهنی و عینی با رویکردی ایجابی است، از دیرباز در زبان و شعر شاعران جلوه‌ی گسترده‌ای داشته‌است؛ در گذر زمان، از رویکرد معنوی و جنبه‌های اعتقادی آن کاسته و به عادت‌ی زبانی / کلامی مبدل گشته و مآلاً صبغهی تأکیدی گرفته و به گفتارهای غنایی و اشعار عاشقانه و حتی زبان محاوره راه یافته‌است. در متن دیوان برخی از شاعران پارسی‌گوی نمونه‌های فراوانی از انواع سوگند وجود دارد که عمدتاً در قالب نوع ادبی «سوگندنامه» است. سعدی از شاعرانی است که اگرچه شعری در آن قالب‌های ادبی متداول نسروده، اما به طرز متفاوت در کلام خود، به ویژه در غزل‌های سوگندهای عاشقانه‌ی متنوعی را بر زبان می‌راند. در میان آثار سعدی، سوگند در متن گلستان از دو سه مورد در نمی‌گذرد و آن مقدار نیز دارای کارکردی اعتقادی برای اثبات حقیقت یا نفی دروغ است که از زبان شخصیت‌های حکایات، بیان شده‌است. بوستان و قصاید و رسائل نیز، چندان صحنه‌ی سوگندهای مکرر نیست. سوگندهای انگشت‌شمار بوستان، از جانب شخصیت‌های داستان و یا خود سعدی، عمدتاً در بیان حاجت یا اثبات نیت و حقیقت به زبان می‌آید و کارکردهای آن ایدئولوژیک و با صبغهی معرفتی (مردانگی) است. در مقابل اما غزل‌های سعدی دارای الفاظ کثیری از سوگند است که پاره‌ای از آنها از عادات زبانی و نوآوری‌های شخصی او است. سعدی در مجموع بیش از ۶۰ بار در غزل‌هایش سوگند بر زبان می‌آورد. وجه غالب این سوگندها با مضامین عاشقانه و درون‌مایه‌های زمینی است و از مقوله‌ی سوگندهای متعارف برای نفی یا اثبات حقیقت یا دروغ نیست. سوگند به عناصری چون: دوست؛ جان؛ خاک؛ چشم؛ دهان؛ دل؛ سر؛ روی و... نسبت به عناصر ایدئولوژیک و اعتقادی نظیر: خدا، الله و حق، دارای بسامد بیشتری است و این نشان می‌دهد که سعدی در پرتو بازی‌های زبانی و عادات گفتاری، بیشتر به جنبه‌های غیرایدئولوژیک و احساسی سوگند نظر داشته تا شاید با این سوگندهای عاشقانه، سخنش در ضمیر ممدوح / معشوق / محبوب، گیراتر افتد. سعدی در مرام‌نامه‌ی ادبی و حضور اجتماعی خود، چندان اهل سوگندهای متعارف و پناه بردن به دامان معیارهای ایمانی و اعتبارهای کیهانی نیست. او در غزل، یا معشوق را به وفاداری سوگند می‌دهد؛ یا خود به جان، جمال، چشم، دل، سر، روی، دهان و ... معشوق سوگند می‌خورد که در عشق و ارادتش استوار خواهد ماند.

#### یادداشت‌ها

۱. از کهن‌ترین نمونه‌های آن، سوگند شهید بلخی است: «مرا به جان تو سوگند و صعب سوگندی / که هرگز از تو نگردم نه بشنوم پندی // دهند پندم و من هیچ پند نپذیرم / که پند سود ندارد به جای سوگندی» (دبیرسیاقی، ۱۳۷۰: ۱۱)
۲. فهرست تفصیلی این کتاب‌ها و مقالات از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۷۵ شمسی در مجموعه‌ی ارزشمند «فرهنگ سعادت‌پژوهی» به همت کاووس حسن‌لی (۱۳۸۸) منتشر شده است.
۳. شاید بتوان اصطلاح متناقض و پارادوکسیکال «آسان‌سخت» را به جای «سهل و ممتنع» به کار گرفت.
۴. لودویک ویتگنشتاین (۱۸۸۹-۱۹۵۱م) فیلسوف بزرگ اتریشی تبار انگلیسی که نظریه‌ی «بازی‌های زبانی» از اوست.
۵. بازی‌های زبانی (language game) عبارت است از یک کُل که مرکب است از زبان و افعالی که زبان با آن‌ها درهم تنیده است. معنای هر مهره همان نقشی است که در بازی دارد. همان کاری که بازیکنان با توپ می‌کنند ما با واژه‌ها می‌کنیم. به باور ویتگنشتاین متأخر زبان واقعیتی است اجتماعی و در دسترس همگان با ماهیتی بسیار پیچیده. و از این رو نمی‌توان آن را طبق یک سرنمون یا الگوی ساده توضیح داد. (رک. هادسون، ۱۳۸۸، ۹۷؛ ندرلو، ۱۳۹۰: ۸۹)
۶. شعرگفتار شعری است که «تلاش می‌کند تا با فاصله‌گیری از زبان رسمی و فاخر ادبی و بهره‌گیری از امکانات زبان روز مردم، به گونه‌ای متفاوت جلوه‌گری کند.» (حسن‌لی، ۱۳۹۱: ۶۸)
۷. از همان عهد باستان، سوگندان گوناگون در بین ایرانیان معمول بوده و عمل سوگند خوردن یا سوگند دادن را که در حضور موبدان صورت می‌گرفت «ور» می‌گفته‌اند و آن دارای انواع بوده است، از جمله ور گرم و ور سرد (رک. بهار، ۱۳۵۵، ج ۱: ۲۶۸؛ کیانی، ۱۳۷۱: ۳۲)
۸. قسمیه شعری است که «در آن شاعر، قسم‌های بسیار و پیاپی یاد می‌کند یا به جلد و یا به هزل» (دهخدا، ۱۳۷۳: ج ۱۱، ذیل قسمیه؛ احمدی دارانی، ۱۳۹۴: ۶) و قالب شعری آن غالباً قصیده است.
۹. پیش از سعدی نیز سوگند «به خاک پای تو» متداول بود: «تا به خاک پای تو سوگند ما باشد درست / بر زمین بخرام خوش، تا گرددت سهل و یسیر» (سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۴۳۸)

#### منابع

- قرآن کریم. (۱۳۹۴) ترجمه‌ی مهدی الهی قمشه‌ای، قم: عصر رهایی.
- آبادی باویل، محمد. (۱۳۵۰). آیین‌ها در شاهنامه‌ی فردوسی. تبریز: دانشگاه تبریز.
- احمدی دارانی، علی‌اکبر. (۱۳۹۴). «نوع ادبی سوگند». شعرپژوهی (بوستان ادب) دانشگاه شیراز، سال ۷، شماره ۲ (پیاپی ۲۴)، صص ۱-۲۴.
- امین، سیدحسین. (۱۳۸۴). «سوگند در ایران و اسلام». ماهنامه‌ی کانون، سال ۴۸، دوره‌ی دوم. اردیبهشت و خرداد، شماره‌ی ۵۶، صص ۱۰۷-۱۲۲.
- بهار، محمدتقی ملک‌الشعرا. (۱۳۵۵). بهار و ادب فارسی. به کوشش محمدگلبن، تهران:

شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.

حسن‌لی، کاووس. (۱۳۸۸). فرهنگ سعدی‌پژوهی. شیراز: مرکز سعدی‌شناسی (نسخه‌ی pdf)

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۱) گونه‌های نوآوری در شعر معاصر ایران. تهران: ثالث.

حکمت، علی‌اصغر. (۱۳۱۶). «نکاتی چند از زندگی سعدی». سعدی‌نامه، به‌کوشش حبیب یغمایی، تهران: هفتمین سال مجله تعلیم و تربیت، صص ۴۱-۵۱.  
داده، علی‌اصغر. (۱۳۷۹). «حکایت چستی غزل‌های سعدی». سعدی‌شناسی، به‌کوشش کوروش کمالی سروستانی. دفتر سوّم، شیراز: بنیاد فارس‌شناسی با همکاری مرکز سعدی‌شناسی، صص ۲۳-۳۸.

دبیرسیاقتی، سیدمحمد. (۱۳۷۰). پیشاهنگان شعر پارسی. تهران: آموزش انقلاب اسلامی. دشتی، علی. (۱۳۶۴). قلمرو سعدی. تهران: اساطیر.

دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۳). لغت‌نامه. ج ۸، تهران: دانشگاه تهران.

رقابی، حیدر. (۱۳۷۷). «سعدی و فلسفه‌ی زندگی». ذکر جمیل سعدی. ج ۲، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، صص ۱۳۱-۱۶۲.

زرین‌کوب، عبدالحسن. (۱۳۷۹). حدیث خوش سعدی (درباره‌ی زندگی و اندیشه‌ی سعدی). تهران: سخن.

زیانی، جمال. (۱۳۹۵). «بزرگداشت و قسم یادکردن‌ها و سوگندخوردن‌های سعدی». عصر مردم (ویژه‌ی بزرگداشت سعدی)، شماره‌ی ۵۷۴۹، ص ۱۴.

ژیمنز، مارک. (۱۳۹۲). زیباشناسی چیست؟. ترجمه‌ی محمدرضا ابوالقاسمی، تهران: ماهی.

سعدی شیرازی، مصلح‌الدین. (۱۳۶۸). گلستان سعدی. تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.

\_\_\_\_\_ (۱۳۶۹). بوستان سعدی. تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.

\_\_\_\_\_ (۱۳۷۵). کلیات سعدی. به‌کوشش محمدعلی فروغی، تهران: امیرکبیر.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۵). غزل‌های سعدی. تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: سخن.

سوزنی سمرقندی، محمد بن علی. (۱۳۳۸). *دیوان اشعار*. تصحیح ناصرالدین شاه‌حسینی، تهران: امیرکبیر.

شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۹۲). *رستاخیز کلمات*. تهران: سخن.  
صدیقیان، مهین‌دخت. (۱۳۷۸). *فرهنگ واژه‌نمای غزلیات سعدی (به انضمام فرهنگ بسامدی)* ۳ جلدی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.  
سیادکوه، اکبر. (۱۳۸۶). *مقدمه‌ای بر نقد زیبایی‌شناسی سعدی*. تهران: روزگار.  
فتوحی، محمود. (۱۳۹۰). «جادوی نحو در غزل سعدی». *سعدی‌شناسی*، به‌کوشش کوروش کمالی سروستانی، دفتر چهاردهم، شیراز، مرکز سعدی‌شناسی، با همکاری بنیاد فارس‌شناسی، صص ۱۵۹-۱۷۰.

کیانی، حسین. (۱۳۷۱). *سوگند در زبان و ادبیات فارسی*. تهران: دانشگاه تهران.  
محمدی، پژمان. (۱۳۸۹). «محدودیت‌های شخصی سوگند در دعاوی مدنی». *فصلنامه‌ی حقوق دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی*، دوره ۴۰، شماره‌ی ۱، صص ۱۵۹-۱۷۰.  
مشیری، مهشید. (۱۳۷۹). *مرثیه‌های سعدی و نظریه‌ی ارتباط زبانی*. تهران: آگاهان ایده.  
مصفا، مظاهر. (۱۳۵۰). «تکیه‌کلام سعدی». *مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، سال ۱۸، آذرماه، شماره‌ی ۲ (پیاپی ۷۶)، صص ۵۳-۶۸.  
موحد، ضیاء. (۱۳۷۳). *سعدی*. تهران: طرح نو.

می‌من، ویلیام. (۱۳۹۱). *زبان، منزلت و قدرت در ایران*. ترجمه‌ی رضا مقدم‌کیا، تهران: نی‌ندرلو، بیت‌الله. (۱۳۹۰). «نظریه‌ی بازی‌های زبانی ویتگنشتاین یک نظرگاه فلسفی پست‌مدرن درباره‌ی زبان». *غرب‌شناسی بنیادی*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال ۲، شماره‌ی ۱، بهار و تابستان، صص ۸۷-۱۰۰.  
نصرالله منشی، ابوالمعالی. (۱۳۷۱). *ترجمه‌ی کلیله و دمنه*. تصحیح مجتبی مینوی طهرانی، تهران: امیرکبیر.

نورانی وصال، عبدالوهاب. (۱۳۵۲). «سوگند در آثار سعدی». *مقالاتی درباره‌ی زندگی و شعر سعدی*، به‌کوشش منصور رستگار فسایی، دانشگاه شیراز، صص ۲۸۶-۳۰۱.  
ویتگنشتاین، لودویک. (۱۳۹۱). *پژوهش‌های فلسفی*. ترجمه‌ی فریدون فاطمی، تهران: مرکز. هادسون، ویلیام دانالد (۱۳۸۸). *ویتگنشتاین*. ترجمه‌ی مصطفی ملکیان، تهران: نگاه معاصر.  
همایون‌کاتوزیان، محمدعلی. (۱۳۸۵). *سعدی، شاعر عشق و زندگی*. تهران: مرکز.  
یوسفی، غلامحسین. (۱۳۷۲). *برگ‌هایی در آغوش باد*. ۲ جلد، تهران: علمی.  
\_\_\_\_\_ (۱۳۷۳). *چشمه‌ی روشن*. تهران: علمی.